

نقش و ساخت در تدریس زبان

۱- پیدایش زبان که خود بخشی از تکامل بشری بوده است، در نتیجه احتیاج انسان اولیه به مبادله افکار و همکاری با هموعان خود برای رفع مشکلات خویش و غلبه بر طبیعت صورت گرفته است البته زبان نه تنها یک وسیله مبادله‌ی افکار بوده بلکه عامل توسعه تفکر و شعور بشری نیز می‌باشد. زبان در تکامل شعور اهمیت زیادی داشته است بنیانگذاران فلسفه علمی درباره تکامل اندیشه یا شعور می‌نویسند که «شعور تنها از نیاز، ضرورت و همامیزی انسان‌ها با یکدیگر» ناشی می‌شود و تکامل می‌یابد و از آنجائیکه در همامیزی و اجتماع انسانها زبان نقش اساسی را دارد پس: زبان عامل رشد و توسعه شعور و تفکر، و نیاز به زبان ناشی از نیاز به همکاری و کار اجتماعی، و کار و فعالیت جمعی ضمن اینکه باعث رشد و تکامل قدرت فکری است خود برانگیخته

قصد و نیاز انسانها به غلبه بر طبیعت و رام کردن آن است. موریس کرن فوث^۱ (۱۹۶۵) فیلسوف معاصر انگلیسی می‌نویسد: «توسعه گفتار در توسعه کار سهم عمده‌ای را بعهدده دارد زیرا لازمه کار انسانی برخلاف فعالیت زیستی سایر حیوانات اینست که مردم طرحی را باهم دیگر رد و بدل کنند. آنها باید بین خود وسیله‌ای ایجاد نمایند تا نه تنها چگونگی وجود اشیا بلکه راههای تغییر آنها را با همدیگر در معرض تبادل نظر قرار دهند».

ملاحظه میشود که در گردونه «نیاز-کار جمعی-غلبه بر مشکلات-رشد و تکامل فکر و شعور-...» زبان ایفاگر نقش‌های بسیار حیاتی و سازنده بوده است و بعبارت دیگر زبان در مراحل اولیه، بر پایه «نیازهای مادی انسانی و جهت جوابگوئی به نیازهای بافت اجتماعی و محیط طبیعی پا گرفته است. البته شواهد زنده‌ای از شکل و چگونگی این زبان اولیه در دست نداریم ولی یقیناً ساختمان زبان اولیه انسانها منعکس کننده نقش‌های ارتباطی زبان بوده و رابطه بسیار نزدیکی بین ساختمان و نقش این زبان وجود داشته است این امر در زبان کودکانی که تازه زبان به تکلم می‌گشایند بر احوالی قابل درک است زیرا بچه زبان را (مانند انسان اولیه) در بافت اجتماعی و برای انجام کاری (مثلاً نمایاندن میل و خواهش خویش) می‌آموزد و بکار میبرد چنانکه هالیدی زبان شناس معاصر انگلیسی می‌نویسد «آنچه که بچه یاد می‌گیرد تنها در موقعیتهای

1) M. Cornforth (1965) *Marxism and Linguistic philosophy*, Lawrence & Wishart, London.

کاربردی است و ساختمان زبانی که او می‌سازد نقش‌هائی را منعکس میکند که او خودش از محیط پذیرفته و درونی ساخته است^۱. ولی بعد که بتدریج روابط انسانی و اجتماعی پیچیده‌تر شده روابط زبان با بافت اجتماعی مربوطه‌اش نیز (ساخت-نقش) درونی‌تر گشته است با این حال می‌توان گفت کوچکترین ویژگی رفتار زبانی (دستور زبان) هر زبان منعکس کننده خصوصیات محیطی و فرهنگی گویشوران آن زبان است و با اینکه گفته می‌شود مجموعه واژه‌ها و دستور زبان به مفهومی قرار داده‌اند ولی با این وجود واژه‌ها و خصوصیات دستوری هر زبان «به وسیله شرایط عینی و نیازهای زندگی مردمی متعین می‌شوند که آن زبان را به کار می‌برند»^۲.

زبان زاییده احتیاج و برآورنده نیازهای اجتماعی و عامل ارتباط انسانها است و این نقش‌ها بر ساختمان (صوتی - واژگانی و دستوری) آن مقدم بوده و آنرا شکل داده‌اند. پس میتوان گفت عموماً «نقش» زبان بر ساخت آن اولویت داشته و ساخت در راه و برای نقش کار کرده نه برای خود (یعنی ساخت برای ساخت). این امر حیاتی می‌باید در کلیه شئون مربوط به زبان مورد نظر محققین و دست اندر کاران امور زبانی: دستور نویسان، آموزگاران و آموزندگان زبان، نویسندگان

1) Halliday M. A. K 1970: «Functional Diversity as seen from a consideration of Modality and Mood in English» FL 1970 (p. 322).

۲- تفکر و شناخت زبان در روند تکامل اجتماعی- ترجمه فیروز شیروانلو

کتابهای درسی زبان و محققین زبان و غیره باشد .

هرگونه بحث و بررسی در مورد ساختمان زبان بدون در نظر گرفتن نقش آن امری است مغایر با طبیعت زبان ، و در واقع مسخ کننده روال عادی آن محسوب می شود . در قسمتهای بعدی این نوشته نظری به رابطه «نقش» و معنا در زبان افکنده از این راه سعی خواهد شد اولویت نقش را بر ساخت در مطالعات و کارهای زبانی بار دیگر مورد تأکید قرار داد . در پایان مطالعه دستور زبانها و تدریس و یادگیری زبان در پرتو این نظریه به اجمال بررسی خواهد شد .

۲- معنا و نقش :

زبان برای ایجاد ارتباط بکار می رود و هر واحد کاربردی آن «پیامی» را در خود جا میدهد . هر وقت گفته می شود که فلان کس فلان «جمله» یا «بیان» یا «عبارت» زبانی را فهمیده منظور اینست که معنای آن جمله ، بیان یا عبارت را درک کرده و هدف از درک معنا ، درک نقش ارتباطی آن واحد زبانی است . البته در تعریف «معنا» نظریات گوناگون موجود است . و تئوریهای مختلفی در خصوص معنا ارائه شده که ما بحث آن را به نوشته دیگری محول می سازیم . و فقط حاصل بحث آن نوشته را که خود انعکاسی از نظریه فیلسوف آلمانی (Wittgenstein-1953)^۱ در مورد معناست در اینجا باز می گوئیم ویتگنشتاین معتقد است که معنا

1) Wittgenstein (1953) *Philosophical Investigations*,
Oxford: Blackwell & Newyork: Macmillan.

مساوی با کاربرد یا نقش است. یعنی کاربرد واحد زبانی در بافت اجتماعی خالق معنای آن واحد زبانی است.

با این برداشت از معنا، این سؤال برای ما مطرح میشود که يك واحد زبانی چگونه «کاربرد» و یا «معنا» و یا «نقش» را در خود جا میدهد؟ و شنونده یا خواننده چگونه معنا یا نقش يك قطعه زبانی را (که خود بخشی از ساختمان زبانی است) دریافت می کند؟ اگر منظور از دستور زبان مطالعه «ساختار» (Structure) زبان است (همانطوریکه اغلب دستور زبان نویسان و آموزگاران و فراگیرندگان و نیز محققین زبان چنین می پندارند) آیا تنها «ساختار» زبان آفریننده و سازنده پیام است؟ و اگر پاسخ این سؤال مثبت باشد چگونه يك «ساختار» در بافتهای زبانی و اجتماعی متفاوت پیامهای متفاوتی را حمل می کنند؟ مثلاً ساختار «حالم خوب نیست» با توجه به خصوصیات ویژه محیطی و بافت زبانی و نیز موقعیت اجتماعی گوینده و شنونده و سایر عوامل می تواند حامل معانی متفاوتی باشد. برای نمونه اگر صورت زبانی فوق در يك اطاق با در و پنجره بسته و هوای دم کرده و گرفته توسط شخصی خطاب به دوستش ادا شود ممکن است حاوی پیام «پنجره ها را باز کن» باشد در حالیکه اگر همان صورت زبانی در يك هوای سرد و زمستانی درون اطاقی با پنجره های باز بین همان دو نفر رد و بدل گردد ممکن است حاوی پیامی کاملاً مخالف پیام قبلی باشد (یعنی پنجره ها را ببند) البته شرایط ویژه بسیاری از قبیل آگاهی شنونده و گوینده از قوانین و قراردادهای اجتماعی مربوطه، وجود این پیش تصور در گوینده که شنونده بر این قراردادها وقوف دارد و برعکس،

موضوع اینکه گوینده اخلاقاً و یا عرفاً نمی‌تواند مستقیماً دستوری در مورد بستن یا باز کردن پنجره‌ها به شنونده صادر کند، و پیش‌تصور شنونده و گوینده از اینکه طرفشان بر این موضوع واقف است و غیره و غیره لازمه اشتقاق چنان پیام از چنان ساختاری است. پس ملاحظه می‌کنیم که معنای یک صورت زبانی تنها بوسیله بار معنایی واژه‌های سازنده آن و رابطه آنها بایکدیگر با نمی‌گیرد بلکه عوامل و قشرهای متعددی در ساختمان معنا مؤثر است که ما در قسمتهای بعدی به بررسی اجمالی آنها خواهیم پرداخت.

هالیدی می‌گوید که «هدفهای اجتماعی متعددی که بزرگسالان زبان را بخاطر رسیدن با آنها بکار می‌برند تک تک و مستقیماً بصورت سازه‌های نقشی در سیستم زبانی نمایان نیستند. برعکس در زبان بچه‌ها، «نقش» مساوی است با «کاربرد» و در آن دستور زبان که سطح واسطی از سازمان داخلی زبان بشمار می‌رود وجود ندارد تنها یک محتوی است و یک بیان (Content and expression). در زبان بزرگسالان، کاربردها بینهایت ولی تنها سه یا چهار نقش یا «نقش جامع» وجود دارد و این نقش‌های جامع در سطح جدیدی از سیستم زبانی ظاهر می‌شوند که شکل دستور زبان را بخود می‌گیرد. پس سیستم دستوری یک زبان ماده اولیه‌اش «نقش» و بازده‌اش «ساخت» است و این سیستم (دستوری) امکان درهم‌بافی چندین نقش را درون یک عبارت جمله بزرگسال فراهم می‌سازد^۱.

1) M. A. K. Halliday (1973), Explorations in the Functions of language. (p 36) Arnolds.

برای روشن شدن موضوع تك نقشی زبان كودك و چند نقشی زبان بزرگسالان توجه خواننده را به مثال زیر جلب می‌کنیم :

وقتی مثلا بچه می‌گوید «نان» تنها منظورش خواستن مقداری نان است یعنی نقش این عبارت يك واژه‌ای تنها «تقاضای نان» است و این امر از خصوصیات زبان بچه‌هاست . ولی وقتی دو بزرگسال باهم صحبت می‌کنند عبارات و جملات^۱ آنها ممکن است از لحاظ نقش چند لایه باشد . مثلا بعد از يك مسابقه فوتبال بین دو تیم پاس و تاج ، شخص الف به دوستش «ب» می‌گوید .

«الف» به «ب» : «پاس تاج را از پا درآورد» .

در اینجا «الف» با بکار بردن اصطلاح «از پا درآورد» نه تنها منظورش اینست که پاس پیروز شده بلکه رضایت خودش را نیز از این پیروزی بیان می‌کند . ولی چند لایگی این عبارت از نظر نقش تنها از اصطلاح «از پا درآورد» ناشی نمی‌شود . گوینده خبری را به شنونده «ب» می‌دهد با این پیش تصور که «ب» آن خبر را نمی‌داند او در بیان این خبر ، این پیش تصورات را نیز دارد که «ب» از حامیان تیم تاج است (درحالیکه خودش جانبدار تیم پاس) و نیز تجربه قبلی‌شان در این مورد و پیش تصورات دیگر . لذا می‌بینیم که برعکس تك نقشی بودن صورت‌های زبانی بچه‌ها ، زبان بزرگسالان خیلی پیچیده و دارای چندین نقش است .

۱- در اینجا عبارات و جملات ، بمعنای دقیق‌شان که همواره نامعین و مورد بحث و جدل زبان‌شناسان بوده بکار سرفته است و منظور از آنها فقط واحدهای ارتباطی زبانی می‌باشد .

هالیدی^۱ در بررسی ساختمان زبان جمله را واحد زبانی قرار داده و برای هرچنین واحدی سه نقش قائل می‌شود.

(۱) نقش مقصودی (Ideational) که عرضه‌کننده مقصود اساسی گوینده و نمایاننده محتوای اصلی و سازه منطقی جمله می‌باشد.

(۲) نقش اجتماعی (Interpersonal): این نقش در برگیرنده تمام کاربردهای زبانی است که حاکم بر روابط اجتماعی و شخصی ما است: مثلاً گوینده چه رلی را برای خود و یا مخاطب خودش در جمله در نظر می‌گیرد. این نقش بصورت جملات سؤالی، اخباری، امری، منفی، تأکیدی و غیره تظاهر می‌کند.

(۳) نقش بافتی (Textual) که يك واحد زبانی حاوی «پیام» را از واژه یا واحد مجرد دستوری یا واژگانی مشخص می‌کند و در ضمن بین اجزا پیام ارتباط عملی بوجود می‌آورد مثلاً تفاوت بین معنای دو جمله زیر از این نقش سرچشمه می‌گیرد.

علی نامه را نوشت

نامه را علی نوشت

که در اولی «علی» موضوع سخن است و در دومی «نامه» واحد خبری را تشکیل میدهد...

هالیدی معتقد است که دو نقش جامع مقصودی و اجتماعی قسمت اعظم معنای بالقوه را که درون دستور هر زبان قرار داده شده تشکیل می‌دهد و نقش سوم (بافتی) امکان اینرا بوجود می‌آورد که رشته‌های

1) Halliday (1973) pp (22-47).

باقی مانده معنای بالقوه به درون بافته‌های ساختمان زبان مربوط شود. ملاحظه می‌شود که بعقیده‌های لیدی معنا مساویست با این سه نقش جامع زبان. سی‌ان کندلین «معنا» را درست شده از چهار لایه می‌بیند .

«۱) لایه‌ای که مربوط به مقولات اساسی معنایی زمان ، مکان و مقدار است . در اینجا ملاحظه می‌شود که مثلا زمان آینده و نامعین ، مقدار ویژه و غیره ، با گزینش‌های معینی از ساختمان صوری دستور زبان رو ساختی تظاهر پیدا می‌کند .

۲) لایه دوم معنای منطقی یا محتوایی محض که بر معنای درونی و قراردادی سازه‌های عبارت بدون در نظر گرفتن رابطه این عبارت با بافت زبانی گوینده ، شنونده و سایر عوامل دلالت می‌کند .

۳) معنای پراگماتیک یعنی معنای عبارت در يك بافت زبانی ویژه و با در نظر گرفتن قصد و نیت گوینده و غیره ، مثلا يك جمله سؤالی ، در بافت زبانی ویژه ممکن است حاوی دستور و یا تقاضا و غیره باشد»^۱.

مثال : پدری به پسرش که سر و صدا راه می‌اندازد و نمی‌گذارد پدرش بخوابد می‌گوید :

نمی‌توانی آرام بگیری ؟

که معنایی پراگماتیک این عبارت «سر و صدا نکن» است . و معنای منطقی اش سؤالی است درباره توانایی آرام گرفتن پسر .

1) C. N. Candlin, 1976 Communicative language teaching and the Debt to pragmatics, Georgetown Round Table March 1976. p 13.

«۴) معنای بافتی : عبارات زبانی مقداری از ارزش ارتباطی خود را از بافت زبانی خود (کلمات و عبارات و جملات ماقبل و مابعد خود) اخذ می کنند و این لایه معنای بافتی نامیده می شود»^۱. شنونده و خواننده ، جهت درک این لایه معنای باید هر واحد زبانی را جزئی از سیستم بزرگ تر ببیند و عوامل ربط دهنده درون متون را (Cohesive Devices) در نظر داشته باشد .

با ملاحظه نظریه این دو زبان شناس در مورد نقش و معنا (که کم و بیش نظریاتشان معادل یکدیگر است) و با توجه به عواملی که در ساختمان معنایی (و از آن راه ، در سازمان نقش) زبان مؤثر هستند می بینیم که اکثر روشهای تحقیقی جاری در دستور زبانها و نیز تدریس زبانها مغایر با روال طبیعی زبان است . اکثراً صحبت از دستور زبان و مقولات دستوری می شود بدون اینکه نظری به نقش ارتباطی واحدهای زبانی در سیستم زبانی انداخته شود . مثلاً اکثر دستور نویسان سنتی و (غیر سنتی ساخت گرا) دستور زبان را چنین تعریف می کنند: «مجموعه قواعدی که درست سخن گفتن و درست نوشتن را می آموزد»^۲ این تعریف به ظاهر ساده صدها چاه ابهام پیش پای آدمی می گشاید و مثلاً واژه «درست» ده ها سؤال مطرح می کند «درست» از چه نظر؟ آیا تنها درستی ساختاری می تواند مقبولیت یک واحد زبانی را تضمین کند؟ مقبول چه

۱- همانجا .

۲- ر . ذوالنور ۱۳۴۳ (صفحه ۳) .

کسی و در چه موقعیتی؟ و...^۱ ولی آنچه مسلم است اینست که برای ارائه دهنده این تعریف «درست» تنها به «درستی» ساختار اطلاق می‌شود چرا که در سرتاسر کتاب فقط به ساختار توجه شده و نقطه شروع «ساختار» بوده، در نقطه پایسانی نیز غیر از ساختار از چیزی سخن نرفته است. برای اینان «دستور زبان» یعنی «ساختار» و بس. درحالیکه دستور زبان (که توصیف و توجیه کاربرد و کارکرد دستگاه زبانی است) باید کلیه عوامل مؤثر در قالب‌گیری و قالب‌شکنی پیامها را مورد مطالعه قرار دهد.

هالیدی^۲ می‌گوید «دستور زبان وسیله‌ای است که گزینش‌های مختلفی از رشته‌های (یا لایه‌های) معنایی را (که هر یک از نقش‌های مختلف زبان مشتق می‌شود) درهم بافته و آنها را بصورت ساختار هم-شکلی ظاهر می‌سازد». دستور زبان باید عوامل سازنده پیام و نحوه هم‌گرایی آنها در سازمان پیام را بررسی نماید و نیز تظاهر ساختاری این عوامل (سازنده هر پیام) را توصیف کند. اکثر دستورنویسان واحد

۱- رابرت هال در این مورد می‌گوید: قابل قبول بودن اجتماعی یک صورت زبانی، یا بعبارت دیگر «صحیح بودن» آن بر مبنای عقل یا منطق یا صفت ویژه آن قرار ندارد، بلکه صرفاً بر اساس نگرش عاطفی شنونده نسبت به آن قرار دارد، و نگرش‌های عاطفی طبعاً در بین افراد، گروه‌ها و طبقات اجتماعی مختلف متفاوت است... رابرت هال: زبان و زبان‌شناسی ترجمه دکتر باطنی، جیبی ۱۳۵۰، ص ۱۶.

2) Halliday M. A. K, Functional Diversity in Language As seen From a Consideration of Modality and Mood in English FL, (1978) pp 322-361.

توصیفی خود را ساختار زبان قرار داده مثلا صحبت از زمان حال ساده، فعل امر، ماضی مطلق، صفت شمارش ماضی التزامی و غیره و غیره می‌کنند. و بدون کوچکترین اشاره‌ای به نقش ارتباطی هر یک از این ساختها به «توصیف» خود پایان می‌دهند یعنی از «ساخت» شروع و به «ساخت» ختم می‌کنند در حالیکه در هر توصیف زبانی باید نقش زبان مبنای حرکت و چگونگی تظاهر ساختاری این نقش در ساختار زبان مقصد هر دستور نویس زبان باشد. مثلا بجای صحبت از «فعل امر» باید نقش «دستور و امری» در موقعیت‌های اجتماعی مختلف بررسی و تظاهر صوری این نقش را با توجه به بافت‌های زبانی گوناگون مطالعه و مورد تدقیق قرار دهیم چه بسا این نقش به صورتهائی غیر از آنچه که با اصطلاح «فعل امر» نامیده میشود تظاهر بکند: مثلا همانطوریکه در صفحات قبل ذکر شد واحد زبانی «حالم خوب نیست» که توسط شخص معینی و در موقعیت اجتماعی معین ادا می‌شود ممکن است حامل پیام امری «پنجره را باز کن» باشد.

البته لزوم بررسی نحوی جملات و واحدهای گفتاری در اینجا مورد انکار نیست. واضح است که صحت نحوی جملات نیز در امور ارتباط زبانی نقش مهمی ایفا می‌کند ولی این صحت نحوی (دستوری) بهیچوجه مقبولیت یک جمله را در بافت ارتباطی معین نمی‌کند صحت دستوری (نحوی) چیزی است جدا از تناسب نقشی و در عین حال ضروری برای ایفای آن نقش. پس یک واحد گفتاری برای اینکه وظیفه ارتباطی خودش (وظیفه‌ای که گوینده یا بکار برنده آن واحد قصد نموده) را به نحوی شایسته انجام دهد باید دو شرط اساسی: صحت

قواعد دستوری و مقبولیت قوانین کاربردی (که تناسب نقشی را توصیف کند) را دارا باشد. برای توجیه کاربرد زبانی، شخص نباید تنها به توصیف قواعد دستوری اکتفا کند بلکه باید نقش‌های مختلفی را نیز که این قواعد دستوری در رابطه با سایر عوامل مؤثر در جریان گفتاری ایفا می‌کنند مورد ملاحظه قرار دهد. او باید واحد گفتاری را نه بعنوان نمونه‌ای از جریان دستوری زبان بلکه بعنوان نوع پیام و بخشی از سخن (discourse) ببیند. زیرا بین دستور زبان و نقش تناسب معینی وجود ندارد مثلاً شکل امری در زبان معمولاً برای اجرای نقش‌های «فرمان» دستور و نظیر آنها بکار می‌رود ولی فرمان یا دستور بدون بکار بردن شکل امری نیز داده می‌شود برای مثال کلمه «شکستی» که روی صندوق‌ها و یا بعضی قوطی‌های کارخانجات نوشته می‌شود در اصل فرمانی بمضمون «با دقت و احتیاط جابجا کنید» محسوب می‌شود که ملاحظه می‌کنید نقش «فرمان» در قالب دستوری غیر از «امری» داده شده است پس برای اینکه واحد زبانی بعنوان یک پیام فهمیده شود بستگی به عواملی در جریان گفتاری دارد که غیر از خود دستور زبان است. البته تفاهم دوجانبه‌ای باید بین بکار برنده واحد زبانی و مخاطبش وجود داشته باشد تا یک واحد زبانی حاوی ارزش ارتباطی و ویژه‌ای شناخته شود چنان تفاهمی «قوانین کاربرد زبانی» (Use of Language) نامیده می‌شود و یادگیری این قوانین کاربردی در زبان آموزی باندازه قواعد دستوری اهمیت دارد.

وظیفه هر شخص که به نحوی در امور زبانی درگیر است (از نویسندگان دستور زبان گرفته تا معلم زبان و غیره) اینست که در توصیف

خود هیچیک از این دو شرط را ندادند و اگر محقق مطالعه رفتار زبانی را تنها محدود به صحت دستوری یا نحوی بداند (که اغلب چنین بوده است) عملاً منکر این حقیقت می‌شود که زبان پدیده‌ای است اجتماعی. و چنان شخصی همواره در خلا اجتماعی عمل خواهد کرد. و روی همین اصل است که درس دستور زبان (در تمام سطوح: ابتدایی، متوسطه و عالی و در مورد تمام زبانها) برای دانش آموز چیزی خسته کننده و عملاً بی ربط بوده و هست چرا که منظور درس «دستور زبان» آموزش نحوه کاربرد و کارکرد زبان است ولی در عمل این درس هیچ نوع ارتباطی با وظیفه اجتماعی زبان ندارد و دانش آموز غیر از حفظ و یادگیری (!) فرمولهای خشک و ریاضی وار دستوری چیزی عایدش نمی‌شود مثلاً دانشجوی زبان انگلیسی پیچیده ترین دستورات نحوی زبان را از حفظ بلد است ولی در نوشتن يك پاراگراف که بوسیله آن منظورش را به مخاطب برساند عاجز است بهمان ترتیب، در دبستان و دبیرستان تمام دستورات نحوی زبان فارسی به دانش آموز تحمیل می‌شود و او اکثراً این دستورات را یاد می‌گیرد (!) ولی کشنده ترین و مشکلترین تکلیف برای این دانش آموز نوشتن يك انشا چند سطرى مربوط به موضوع است^۱ معلوم است که هر واحد درسی که

۱- این موضوع بویژه در میان دانش آموزان آذربایجانی صدق می‌کند چرا که زبان مادری شان غیر از زبان فارسی است و مشکلاتشان خیلی بیشتر از بچه‌های فارسی زبان است. بچه‌های فارسی زبان، زبان فارسی را در بافت اجتماعی مربوط کسب و درونی می‌سازند در حالیکه بچه‌های آذربایجانی باید زبان فارسی را در کلاس که محیطی غیر طبیعی است یاد بگیرند.

ارتباط مستقیم یا غیرمستقیمی با نیازهای اجتماعی و یا فردی آموزنده نداشته باشد بالطبع اصالت آموزندگی و انگیزه یادگیری را در آموزنده از بین برده و تبدیل می شود به وسیله گرفتن نمره و یا گذراندن واحد دانشگاهی و چیزی که تنها در چهارچوب کلاس درسی باید به آن پرداخت . چرا که این درس در رفع نیازهای خارج از کلاس هیچ نوع کمکی به دانش آموز یا دانشجو نمی کند پس فلسفه تدریس زبان (دستور زبان) و (سایر دروس) باید برپایه توصیف علمی روال طبیعی آن و با توجه به چگونگی کاربردشان در رفع نیازهای اجتماعی افراد بنا شود .

۳- چه باید کرد: (برای تدریس «نقش» یا «تناسب نقشی»)^۱.

۱-۳- کردار زبانی بجای ساختار زبانی

در اغلب کتابهای دستوری و یادوره های مخصوص تدریس زبانها (که گفتیم تنها صحت دستوری واحدهای زبانی را هدف خود قرار

۱- البته در اینجا باید فرق بین دستور زبانهای توصیفی و آموزشی (Pedagogic) را یادآور شد که اولی برای توصیف ساختمان نحوی و دومی برای تعلیم و تدریس زبانها نوشته می شود . اکثر دستور زبانهای موجود از نوع اول است که تنها رفتار نحوی زبان را بطور مجرد از اجتماع مورد توصیف قرار می دهد . و بعقیده نویسنده ، زبان هیچوقت و بهیچ عذری نباید نمی تواند جدا از عوامل اجتماعی مورد بررسی قرار گیرد مخصوصاً اگر این بررسی جنبه آموزشی داشته باشد و جهت تدریس زبان تدارک دیده شود .

می‌دهند) مقولات دستوری نظیر ماضی مطلق، صفت، ماضی نقلی، قیود و غیره واحد عمل و تدریس قسار می‌گیرد مثلاً مبحثی راجع به زمانها و مبحثی دیگر در مورد صفات باز نموده و بدون توجه به بافت زبانی (اثری که واحدهای زبانی دیگر در زنجیره گفتار بر روی واحد مورد بحث می‌گذارد) و بافت اجتماعی (موقعیت اجتماعی گفتگو، گوینده، شنونده و غیره و غیره) و بطور منتزع از واقعیت زبانی، به تعریف و توصیف ماضی بعید و یا صفات شمارشی و غیره می‌پردازد. ولی همانطوریکه در قسمت قبلی اشاره شد، مقولات دستوری به‌تنهایی و بحالت انتزاع از متن (text) و سخن (discourse)^۱ (خواه گفتاری و خواه نوشتاری) هیچ‌گونه ارزش ارتباطی نمی‌توانند داشته باشند یعنی ارزش ارتباطی (که در قسمت‌های قبلی آنرا تا حدی معادل «معنا» دانستیم) یک واحد زبانی زائیده بافت زبانی و اجتماعی و شرایط دیگری است که در قسمت (۲) این مقاله بدانها اشاره شد جان سرل^۲ (S. Searle) فیلسوف انگلیسی، واحدهای زبانی (مثلاً جمله) را که تحت شرایط ویژه‌ای برای انجام امور زبانی و نقش‌های ارتباطی آن از قبیل «قول دادن» تهدید کردن و غیره بکار می‌رود کردار زبانی (Speech Act) می‌نامد و معتقد است که «کردار زبانی» کوچکترین

۱- C. Crippen, H. G. Widdowson جملات مربوط به هم را متن یا (text) و روابط موجود بین جملات و مفاهیم و اعمال اجتماعی را سخن یا (discourse) می‌نامند.

2) J. Searle (1970).

واحد ارتباط زبانی است^۱. سرل اضافه می‌کند که علت اینکه ارتباط زبانی از «کردار زبانی» تشکیل یافته اینست که هر واحد زبانی که توسط یکی بکار میرود لابد برای هدفی بوده است. سرل می‌گوید که یک گوینده در بیان یک جمله سه «کردار» انجام می‌دهد:

- ۱- کردار بیانی (Utterance acts) بوسیله آن جملات ، واژه‌ها و واژگها توایم می‌شود .
- ۲- کردار اخباری (Propositional act) که مربوط است به

۱- J. L. Austin (1962) در کتاب خود *How to Do things with words* جملات زبانی کرداری (Performative) را در مقابل جملات بیانی یا توصیفی (constative) قرار می‌دهد و تفاوت اصلی بین این دو دسته را در این می‌داند که جملات بیانی می‌توانند دروغ یا راست باشند ولی صفت دروغ یا راست بودن قابل اسناد به جملات کرداری نیست مثلاً جمله بیانی «رئیس جمهوری امریکا کچل است» می‌تواند دروغ یا راست باشد ولی جمله کرداری «بموجب این ابلاغ ریاست... انتصاب می‌شوید» نمی‌تواند دروغ یا راست باشد بلکه بقول آستین می‌تواند «شاد» یا «ناشاد» باشد یعنی برای انجام کار انتصاب (انجام کردار زبانی) انتصاب کننده و شنونده باید شرایطی را دارا باشند و اگر یکی از این شرایط موجود نباشد امر انتصاب یا کردار زبانی «ناشاد» خواهد بود. مثلاً اگر در محیط خانه برادری به برادر کوچکش چنین ابلاغ انتصابی بنویسد موضوع دروغی یا راستی در میان نخواهد بود. بلکه گفته برادر بزرگ بعنوان ناشاد قلمداد خواهد شد... البته بحث برسر جملات بیانی و کرداری خیلی دراز است مثلاً گفته می‌شود که در هر دو مورد یک پیش‌تصور «موجودیت» وجود دارد یعنی در جمله بیانی «پادشاه فرانسه کچل است» این پیش‌تصور غلط است یعنی گوینده از این جمله این پیش‌تصور را دارد که «فرانسه پادشاه دارد» که غلط است...

اشاره و اسناد .

۳- کردار زبانی (illocutionary act) مانند بیان سؤال، قول، امر، و غیره . سرل می‌افزاید که هر کردار اخباری دارای معناست و هر کردار زبانی حاوی «ارزش ارتباطی» است مثلاً در جمله «قول می‌دهم حتماً بیایم» کردار اخباری «آمدن» است و کردار زبانی «قول دادن» . آستین (Austin) کردار زبانی (illocutionary act) را چنین تعریف میکند : «انجام يك عمل در گفتن چیزی» .

سرل (Searle) شرایط ویژه‌ای را برای هر کردار زبانی لازم می‌داند تا آن کردار بطور رضایت بخش انجام شود مثلاً برای کردار زبانی «قول دادن» ۹ شرط قائل است که برای روشن شدن مطلب دو سه شرط را اینجا بازگو می‌کنیم :

اگر «الف» گوینده «ب» شنونده ، «ج» جمله و «ع» عمل جمله باشد .

۱- «ع» عملی است از جانب «الف» در آینده .

۲- ب انجام «ع» را به انجام ندادن آن ترجیح می‌دهد و الف

اعتقاد دارد که «ب» ترجیح می‌دهد که الف «ع» را انجام بدهد .

۳- برای هیچکدام از «الف» و «ب» معلوم نیست که الف در

شرایط عادی «ع» را انجام خواهد داد .

۴- الف قصد انجام «ع» را دارد .

۵- الف قصد می‌کند که ادای «ج» او را موظف به انجام «ع»

می‌کند و غیره .

به پیروی از سرل ، و باتعمیم نظر وی، می‌گوئیم که باهرواحد

زبانی (جمله، متن و غیره) که برای هدف معینی ادا شود در واقع يك يا چند کردار زبانی انجام می‌شود بکار بردن زبان یعنی انجام کردارهای زبانی. و این کردارهای زبانی کوچکترین واحد زبان از دیدگاه نقش ارتباطی زبان است. یعنی در يك متن با توجه به موضوع کلی و هدف اساسی و بکار برنده آن کردارهای زبانی متعددی از قبیل مثلا تعریف، توصیف، تشریح، شروع به کلام، قول، تکذیب، دعوت، تعویق، پوزش، خواهش، امر، نتیجه‌گیری، تهدید، توبیخ، انتصاب، انتقال، تشویق، توضیح، تقاضا، وجود دارد و در تدریس و آموزش زبان باید بجای واحدهای ساختاری، این کردارهای زبانی را واحد تدریس قرار بدیم و حتی می‌توان گفت در توصیف زبان، توصیف خودمان را از تظاهرات صوری این کردارهای زبانی آغاز بکنیم.

۳-۲- تظاهر صوری کردارهای زبانی

يك کردار زبانی ممکن است چندین تظاهر صوری داشته باشد و یا بالعکس يك صورت زبانی حامل چند «کردار زبانی» باشد که تعبیر و فهم یکی از این کردارها بستگی به محیط و بافت زبانی و اجتماعی دارد. مثلا شخص الف می‌خواهد شخص ب را وادار به باز کردن پنجره‌ها بکند (الف و ب هر دو در اطاقی تنها هستند).

الف به ب :

۱- پنجره‌ها را باز کن .

۲- هوای این اطاق خیلی کثیف است .

۳- من از هوای تازه و تمیز خیلی خوشم می آید .

۴- شما گرم‌تان نیست ؟

و غیره .

که « ارزش ارتباطی » (Communicative value) همه اینها اینست که « الف » می‌خواهد « ب » پنجره‌ها را باز کند . حالا الف کدام يك از اینها را بکار خواهد برد بستگی به موقعیت اجتماعی « الف » و « ب » میزان آشنائی آنها ، بافت اجتماعی گفته‌گو و غیره دارد و اینکه « ب » چگونه به این « ارزش ارتباطی » مورد نظر « الف » پی می‌برد و مثلاً در مورد جمله بالا می‌فهمد که منظور « الف » اینست که « ب » پنجره‌ها را باز کند بستگی به يك سلسله عوامل زبانی و قواعد اجتماعی و رابطه موجود بین این دو دارد که همگی باهم « قوانین کاربرد زبانی » را تشکیل می‌دهند و همانطوریکه قبلاً ذکر شد یاد گیرنده و یاد دهنده زبان بهیچوجه نمی‌تواند این قوانین کاربردی را نادیده بگیرد .

« دسته یا خوشه‌ای از این کردارهای زبانی را که بکار برنده زبان برای انجام يك نقش ارتباطی جامع (مثلاً برای صحبت درباره موضوعی و غیره) بکار می‌برد. از نظر گاه ارتباط موجود بین جملات (تظاهرات صوری کردارهای زبانی) متن می‌نامیم و از نظر گاه روابط موجود بین این جملات و مفاهیم و قراردادهای اجتماعی ، سخن (discourse) نامیده می‌شود » (نگاه به پاورقی صفحه ۱۳۵ شماره ۱) .

آرایش ، تعداد و نوع تظاهر صوری این کردارهای زبانی را عوامل متعددی از قبیل : موضوع سخن ، بافت اجتماعی ، بکاربرنده و

مخاطب و طبقه اجتماعی آنها و غیره تعیین می‌کند مثلاً کردارهای زبانی مستعمل در محیط اداری از کردارهای زبانی مستعمل در محاوره خانوادگی هم از نظر آرایش، هم از نظر تظاهر صوری متفاوت خواهد بود و نیز کردارهای زبانی موجود در متون مستعمل در محیط ارتش با آنهایی که در متون مورد استعمال ثبت احوال بکار می‌رود فرق خواهد کرد و لو اینکه از نظر محتوی و ارزش ارتباطی یکسان باشد.

۳-۳- ارزش ارتباطی کردارهای زبانی

ارزش ارتباطی کردارهای زبانی (Communicative value) از کجا می‌آید... عبارت دیگر يك واحد زبانی (گفتاری یا نوشتاری) چگونه و تحت چه شرایطی برای مخاطب دارای همان ارزش ارتباطی است که از اول مورد هدف بکار برنده آن واحد زبانی (گوینده یا نویسنده) بوده است؟ و چگونه يك جمله مثلاً اخباری بعنوان «امر» یا «خواهش» و یا احیاناً «سؤال» تلقی می‌گردد؟

در صفحات قبل به نقل از سی ان کندلن (۱۹۷۶) يك واحد پیامی را مرکب از ۴ لایه معنا دانستیم:

- ۱- مقولات اساسی معنایی نظیر زمان، مکان و مقدار.
- ۲- معنای منطقی یا محتوایی محض.
- ۳- معنای پراگماتیک.
- ۴- معنای بافتی.

در واقع مجموع این چهار لایه، ارزش ارتباطی يك کردار زبانی

را تعیین می‌کند و روی همین اصل است که يك جمله با معنای منطقی (سازهٔ اولیه) ثابت می‌تواند در شرایط مختلف بافت اجتماعی و زبانی (معنایی بافتی) و با توجه به قصد ارتباطی بکار برننده و غیره (معنای پراگماتیک) ارزش‌های ارتباطی متفاوتی داشته باشد. ما در اینجا به پیروی از این تعریف، عوامل مؤثر در سازمان ارزش ارتباطی يك کردار زبانی را دو دسته می‌کنیم:

۱) عوامل زبانی یا متونی یعنی اثر کردارهای زبانی دیگر در زنجیرهٔ گفتار روی کردار زبانی منظور نظر: ۲) عوامل غیرزبانی.

الف- عوامل متونی: متن (Text) از يك یا چند جمله تشکیل میشود که يك عامل معنایی آنها را بهم مربوط می‌سازد^۱. واضح است که این عامل معنایی تنها عامل بوجود آورندهٔ متن است یعنی چه بسا دهها جمله پشت سر هم قرار گیرند ولی تشکیل متن ندهند. درحالیکه ممکن است حتی دو یا سه جمله که بوسیلهٔ يك ساختمان معنایی حاکم بر آنها بهم مربوط شوند تشکیل متون بدهند. مثال:

..... چیزی نداشتم برایشان بگویم فقط یادم است اشاره‌ای به این کردم که مدیر خیلی دلش می‌خواست یکی از شما را بجای فرزند داشته باشد.

(مدیر مدرسه - آل احمد . امیر کبیر - ۱۳۵۰ - ص ۱۶)
در قطعهٔ بالا کاربرد ضمیر «ایشان» جمله را به جملهٔ ماقبل اش مربوط می‌سازد و کلمه فقط (با این پیش تصور که «چیزهای زیاد نگفتم»)

1) Halliday. M. A. K & Hasan R. (1976) Cohesion in English Longmans pp 1.4.

جمله دوم را به اول ربط می‌دهد و غیره و غیره البته نباید این عوامل را با رابطه‌های دستوری و ساختمان جمله‌ای اشتباه کرد. زیرا عوامل دستوری حوزه عمل‌اش جمله است درحالی‌که عوامل متون‌ی روابط درونی متونی را بررسی می‌نماید^۱.

پس درون سازه‌های متونی (یعنی جمله‌های سازنده‌های آن) يك ساختمان معنایی موجود است و همین ساختمان معنایی کمک می‌کند که يك کردار زبانی قسمتی از ارزش ارتباطی خودش را از کردارهای دیگر موجود در متون اخذ کند مثلاً:

پنجك گفت: «خدا عمرت بده، حالا من و ممیل اومدیم که مارو ببری پیش اون امریکائیه که می‌گفتی».

اسداله گفت: «من حرفی ندارم. اما یادتون باشه که اون به امریکائیه، با این آشغال‌کله‌های خودمون خیلی فرق داره، اینم بگم که آمدنش مخارج ور میداره».

پنجك گفت: «با تو که این حرفارو نداریم. خانمی حتماً حق و حسابو میده».

۱- البته در اینجا بررسی عوامل معنایی حاکم بر ساختمان متونی خارج از بحث است Halliday & Hasan در کتاب خودشان به نام: Cohesion. in English, 1976 این عوامل را به سه دسته تقسیم می‌کنند. دسته اول عوامل دستوری (ارجاع یا کاربرد ضمائر، حذف، جایگزینی) دسته دوم عوامل قاموسی، دسته سوم عوامل ربطی (افزونی، نقضی، سببی، زمانی) امید است که فرصتی دیگر این عوامل معنایی را در زبان فارسی به تفصیل مورد بررسی قرار دهیم.

اسداله گفت: «من خودمو نمیگم، منظور اون یاروس...
 غ - ساعدی (گوهر مراد) - دندیل - انتشارات جوانه ص ۳۲
 برای نمونه کردار زبانی «من حرفی ندارم» ارزش ارتباطی خودش
 را (یعنی «قبول دارم، شما را پیش آمریکائیه می برم») از جملات قبلی
 اخذ میکند و چه بسا در جاهای دیگر ارزش های ارتباطی دیگری داشته
 باشد، و یا معنای «اما» در اول جمله «اما یادتون باشه...» که «با اینکه
 شما را می برم ولی...» است باز از جمله قبلی اخذ میشود و...
 پس با این شرح مختصر ملاحظه میکنیم که تا چه حد يك کردار
 زبانی ارزش ارتباطی خودش را به سازه های متونی که در آن قرار
 میگیرد مدیون است.

ب- عوامل غیر زبانی - این عوامل شامل قوانین و قراردادهای
 اجتماعی، قوانین حاکم بر روابط طرفین ارتباط (گوینده یا نویسنده،
 و شنونده یا خواننده)، عقاید و باورهای این دو طرف، پیش تصورات
 این دو بهنگام ارتباط، آگاهی طرفین ارتباط از این عقاید و باورها
 و پیش تصورات یکدیگر و نیز آگاهی آنان بوجود این آگاهی
 و غیره^۱.

۱- يك صورت زبانی ممکن است برای افراد طبقات و حتی قشرهای
 اجتماعی مختلف دارای نقش و معنای متفاوتی باشد همانطوریکه صورتهای
 اصطلاحات و واژگان مستعمل (همانطوریکه در ص ۱۴۰ اشاره شد) توسط این
 افراد از همدیگر متفاوت است. مثلا مفاهیم و معانی که در برنامه های رادیو تلویزیونی
 اغلب بسا در نظر گرفتن بنیادهای اجتماعی و پیش تصورات و باورهای طبقات

در قسمت های بالا (صفحه ۱۲۶) طی مثالی چگونگی تأثیر موقعیت اجتماعی ارتباط و قصد و پیش تصور طرفین ارتباط در تشکیل ارزش ارتباطی کردار زبانی را نشان دادیم در اینجا فقط به مثالی دیگر و نیز توضیحی در مورد واژه «قرارداد» بسنده خواهیم کرد .

مثال : احمد بلند بلند می خندد و شادی می کند که دوستش علی باو می رسد و می گوید .

« احمد ، امروز عاشورا است ! »

ارزش ارتباطی این جمله برای احمد که شیعه است اینست که « امروز نباید شادی بکنی » که ارزشی باز دارنده و منع کننده دارد درحالیکه همان جمله برای شخصی که از قوانین اجتماعی و عقیدتی موجود مطلع نباشد فقط ممکن است ارزش اخباری داشته باشد .

در مورد «قرارداد» در ارزش ارتباطی کردارهای زبانی، استراسون^۲ مدعی است که بعضی کردارهای زبانی قراردی نیستند و می گوید که ارزش ارتباطی از نوع قصد و نیت گوینده نشأت می گیرد مثلا گوینده

ویژه ای در قالب صورت های زبانی ویژه عنوان می شود چه بسا برای شنوندگان و بینندگان سایر طبقات بی معنا و عاری از محتوی باشد و همچنین است محتوی و فورم کتابهای درسی که متأسفانه بدون در نظر گرفتن این اصول اساسی ، برای طبقاتی خاص نوشته شده و به طبقات دیگر تحمیل می گردد .

۱- در اینجا منظور از «قرارداد» چیزی غیر از قرارداد زبانی است که خود در تشکیل لایه معنایی منطقی ایفای نقش میکند .

2) P. F. Strawson Intention and Convention in
Speech Acts, Philosophical Review 73 (1964).

می‌تواند برای تهدید مخاطب خود بجای بکار بردن جمله‌ای نظیر «تو را خواهم کشت» کارد یا چاقوئی در دستش گرفته و ضمن نگاه کردن به طرف آنرا به جولان در آورد (بدون اینکه عملاً کلمه‌ای حرف زده باشد) استراسون همچون مواردی را برای اثبات نظریه خویش (که بعضی کردارهای زبانی قراردادی نیستند) پیش می‌کشد درحالیکه اولاً واضح است که چنان سیستم‌های ارتباطی «زبانی» نیستند و ما در اینجا فقط به بررسی ارتباطات زبانی می‌پردازیم^۱ در ثانی حتی در مواردی نظیر جولان دادن کارد یا چاقو (بمنظور تهدید طرف خویش) همان وجود قراردادهای ویژه اجتماعی است که به نیت تهدیدگر امکان عمل می‌دهد. مثلاً شخص هیچوقت نمی‌تواند با جولان دادن خودنویس یا مداد پاک‌کن در دست خویش طرف خودش را تهدید نماید زیرا معمولاً ابزار مزبور برای آسیب رساندن به کسی بکار نمی‌روند. پس عامل قرار داد یکی از عوامل سازنده ارزش ارتباطی کردارهای زبانی است.

۴- پایان سخن: نقش مرکزی زبان ایجاد ارتباط است و ارزش ارتباطی واحدهای زبانی از بافت زبانی و غیرزبانی (اجتماعی و غیره) نشأت می‌گیرد. بررسی و توصیف ساختمان زبانی بدون در نظر گرفتن نقش ارتباطی آن و بطور منتزاع از اجتماع و شرایط ارتباطی موجود،

۱- گو اینکه عواملی نظیر حرکات دست و صورت و غیره در ارتباط بین شخصی نقش مهمی ایفا می‌کنند ولی چون هدف ما در اینجا بررسی صورتهای زبانی ارتباطات است برای سادگی امر از این عوامل صرف نظر می‌کنم. ر.ک به:

و جدا از عوامل متونی کاری است خلاف جریان طبیعی زبان و اقدامی است که در خلا اجتماعی و بدون در نظر گرفتن واقعیت‌های زبان انجام می‌گیرد.

کتابنامه :

1. Austin, J. L. (1962) How to do things with words.
2. Argyle M. (1975) Bodily Communication, Methuen.
3. Candlin, C. N. (1976) Communicative Language Teaching and the Debt to Pragmatics, Georgetown Round Table, March 1976.
4. Cornforth M. (1965) Marxism and Linguistic Philosophy, Lawrence & Wishart, London.
5. Criper, C & Widdowson H. G. (1975) Sociolinguistics and Language Teaching in Allen & Corder (Eds.) The Edinburgh Course in Applied Linguistics Vol 2 OUP.
6. Halliday M. A. K. (1970) Functional Diversity in Language as seen from a consideration of Modality and Mood in English, in Foundation of Language 1970.
7. Halliday, M. A. K. (1973) Explorations in the Functions of Language, Arnolds.
8. Halliday, M. A. K. & Hasan R. (1976) Cohesion in English, Longmans.

9. Searle J. (1970) *Speech Act*, CUP.
 10. Strawson P. F. (1964) *Intention and Convention in Speech Acts*, in *Philosophical Review* 73 (1964).
 11. Wittgenstein (1953) *Philosophical Investigations*, Oxford : Blackwell & Newyork: Macmillam.
۱۲. تفکر و شناخت زبان در روند تکامل اجتماعی - ترجمه فیروز شیروانلو - انتشارات توس ۱۳۵۰ .
۱۳. دستور زبان فارسی ر. ذوالنور ۱۳۴۳ .
۱۴. رابرت هال : زبان و زبانشناسی ترجمه دکتر محمد رضا باطنی ۱۳۵۰ جیبی .